



برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هزار و پانصد و شصت و سوم





آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۳ گنج حضور، بخش پنجم

خدای گفت: «قُمْ اللَّیْل» و از گزاف نگفت
ز شبِ روی ست فرّ و قدّ زهره و فرّقد
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۹۴۷
قُمْ اللَّیْل: شب را زنده بدار
فرّقد: دو ستاره نزدیک قطب که بدان راه شناسند.

خداوند به انسان‌ها گفته است: در شب جسم بیدار بمانید، براساس عدم بلند شوید و در ذهن ن خوابید.
خداوند این را بیهوده نگفته، چراکه شکوه ایزدی، راه‌شناسی، هدایت و توانایی شاد بودن ما در این است
که در شب جسم بیدار می‌مانیم؛ یعنی با فضای گشوده‌شده راه می‌رویم و راه را پیدا می‌کنیم.

(قرآن کریم، سوره مزمل (۷۳)، آیه ۲)
«قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا.»
« شب را زنده بدار، مگر اندکی را.»

تا بدانی عجزِ خویش و جهلِ خویش
تا شود ایقانِ تو در غیب، بیش
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۱۹۵
ایقان: یقین

تا با فضاگشایی مکرر، عاجز بودن و جهل خودت را در ذهن بینی و کم کم یقین تو به غیب و این که از
جنس الست هستی و قرار است به خداوند زنده شوی و من ذهنی تو توهمی است، بیشتر شود.

هر کجا دردی، دوا آنجا رود
هر کجا پستی ست، آب آنجا دود
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۳۹

اگر کسی دردی داشته باشد دوا به آن جا می رود؛ اگر کسی پست باشد و ارتفاع من ذهنی اش در این لحظه
صفر شود، آب رحمت زندگی به سمت او می دود.
«بیت هندسی»

نکته: درست است که ما در این جسم هستیم و در خواب ذهن فرورفته ایم، ولی زندگی رحمت اندر رحمت
است و اگر قرار باشد این رحمت را بگیریم، باید صفر بشویم و بگوییم ما درد و گرفتاری داریم.

آبِ رحمت بایدت، رو پست شو
و آنگهان خور خمرِ رحمت، مست شو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۰

اگر دوست داری که آب رحمت زندگی به سویی تو بیاید، پس نسبت به من ذهنی‌ات کوچک شو، به خواب خودت در ذهن پی‌بر و بدان که هر چیزی غیر از اصلت یعنی همانیدگی‌ها، اتفاقات و هر آن‌چه که ذهنت نشان می‌دهد، همگی حادث و گذرا هستند؛ بنابراین آن‌ها را به مرکزت نیاور. مرکزت را عدم کن، آن‌گاه شراب رحمت ایزدی را بخور و مست شو.
«بیت هندسی»

رحمت اندر رحمت آمد تا به سر
بر یکی رحمت فرو ما ای پسر
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۹۴۱
فرو ما: نایست

زندگی لحظه به لحظه آب رحمتش را می فرستد، بنابراین تو نباید به یک رحمت بسنده کنی، بلکه باید فضا را باز کنی و رحمت پس از رحمت را بگیری تا زندگی به تو کمک کند.
«بیت هندسی»

نکته: بعضی ها رحمت اندر رحمت را نمی گیرند برای این که پست نمی شوند. شما باید این رحمت را بگیرید، اگر نگیرید از خواب ذهن بیدار نمی شوید و در این جسم، محروم می مانید.

عاشقان از بی‌مرادی‌های خویش
باخبر گشتند از مولای خویش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۶

انسان‌های عاشق وقتی بی‌مراد شدند، یعنی اتفاقات مطابق سبب‌سازی و انتظار آن‌ها پیش نرفت، فضا را باز کردند و از خداوند و قضا که این اتفاق را به‌وجود آورده باخبر شدند و فهمیدند که عقلشان باید مغلوب عقل خداوند باشد. «بیت هندسی»

نکته: زندگی فقط به وسیله بی‌مُرادِی و ناکامی می‌تواند پیغامش را به ما بدهد، چرا که ما در ذهن خوابیده‌ایم و هر لحظه به صورت من بلند می‌شویم، با سبب‌سازی کار می‌کنیم و صفر نمی‌شویم، یعنی پست شدن را به عمل نمی‌آوریم. ما باید حواسمان روی خودمان باشد و من ذهنی‌مان را صفر کنیم تا بی‌مراد نشویم. اگر هم بی‌مراد شدیم باید فضا را باز کنیم.

بی‌مرادی شد قلاووزِ بهشت
 حُفَّتِ الْجَنَّةُ شِنوای خوش‌سرشت
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۴۶۷
 قلاووز: پیش‌آهنگ، پیشرو لشکر

اگر در برابر بی‌مرادی فضا را باز کنی، بی‌مرادی راهنمای تو به بهشت و فضای گشوده‌شده می‌شود. ای خوش‌سرشت که از جنس خدا هستی، این حدیث را بشنو که می‌گوید: «بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.» چیزهای ناخوشایند یعنی همان چیزهایی که ذهن دوست ندارد و شهوات چیزهایی است که ذهن دوست دارد مثل زیاد شدن همانیدگی‌ها.

حدیث

«حُقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَارِهِ وَ حُقَّتِ النَّارُ بِالشَّهَوَاتِ.»
«بهشت در چیزهای ناخوشایند پوشیده شده و دوزخ در شهوات.»

أَذْكُرُ وَاللَّهِ كَارَ هَرِ أَوْبَاشِ نِيسْت
إِرْجِی بِرِ پَای هَرِ قَلَّاشِ نِيسْت
—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۲
قَلَّاش: بیکاره، ولگرد، مفلس

ذکر خدا، فضاگشایی و زنده شدن به او کار هر من‌ذهنی اوباش و بی‌سر و پایی نیست؛ این‌که انسان مرکز را عدم کند، ساکت باشد و ندای «برگرد به سوی من» را که لحظه‌به‌لحظه از زندگی می‌آید بشنود، کار هر من‌ذهنی قلاش و حقه‌بازی نیست. «بیت هندسی»

(قرآن کریم، سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴۱)
«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا.»
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید.»

(قرآن کریم، سوره فجر (۸۹)، آیه ۲۸-۲۷)
«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً.»
«ای جان آرام گرفته و اطمینان یافته. به سوی پروردگارت درحالی که از او خشنودی و او هم از تو خشنود
است، بازگردد.»

توضیح آیه:

یک ندایی دائماً از طرف زندگی می‌آید که ای انسان، من ذهنی و سبب‌سازی و حادث‌ها را رها کن. تو از جنس من هستی، پس فضا را باز کن، از جنس الست باش و به‌صورت «راضی و مَرْضی» و هشیاری روی هشیاری منطبق شده به‌سوی من برگرد.

لیک تو آیس مشو، هم پیل باش
ورنه پیلی، در پی تبدیل باش
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۳
آیس: ناامید

اما تو ناامید نشو، بلکه بیا از جنس پیل یعنی زندگی باش و فضا را باز کن؛ اگر پیل نیستی و از جنس
زندگی نشده‌ای، در این صورت در پی این باش که فضا را بگشایی و به زندگی تبدیل شوی.
«بیت هندسی»

کیمیاسازانِ گردون را بین
بشنو از میناگرانِ هر دَمِ طنین
—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۴
کیمیاساز: کیمیاگر
میناگر: آن که فلزات مختلف را با لعاب‌های رنگین می‌آراید.

تو بیا کیمیاسازانِ گردون یعنی انسان‌های زنده‌شده به حضور مثل مولانا، حافظ و فردوسی را بین که
کیمیا می‌سازند و میناگران هستند، پس هر دَمِ طنین‌شان را بشنو، یعنی هم شعرشان را بخوان و هم
ارتعاش مرکزشان را بگیر.

بانگ آید هر زمانی زین رواقِ آبگون
آیتِ اَنَا بَنَیْنَاهَا وَ اَنَا مُوسِعُونَ

—مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۹۴۸

رواق: رواق به معنی عمارتی که سقف قوسی شکل دارد، ایوان، راهرو و مدخل سقفدار در داخل عمارت می باشد. در این جا رواق آبگون به معنی آسمان آبی است.
آبگون: آبی، مانند آب

لحظه به لحظه از این آسمان آبگون بانگ می آید و می گوید: «ما آسمان ها را بنا می کنیم و وسعت می دهیم.»
به عبارتی لحظه به لحظه از زندگی به انسان پیغام می آید که «آسمان درونت را ما بنا کرده ایم و ما آن را وسعت می دهیم» یعنی تو با سبب سازی نمی توانی این کار را بکنی.

نکته ۱: ما به عنوان اَلست وارد این جهان شده‌ایم و جسممان را ساخته‌ایم، بعد به عنوان روح یا هشیاری در جسم افتاده‌ایم و در دام زندگی هستیم، ولی متأسفانه درون این دام یک دام دیگری به نام من‌ذهنی ساخته‌ایم و به خواب آن رفته‌ایم، درحالی که در مدت عمرمان نباید در ذهن بخوابیم یا باید خیلی کم بخوابیم.

نکته ۲: ما با چیزهایی که خودمان ساخته‌ایم همانیده شده‌ایم و در زندان آن‌ها هستیم؛ باید درک کنیم و از خودمان پرسیم آیا ما این چیزهای ساخته شده و حادث و مصنوع هستیم، یا یک باشنده‌ای هستیم که امتداد خداست؟

نکته ۳: بی‌نیازی ما بی‌نیازی خداست و پس از مدتی فضاگشایی، خودش را به ما نشان می‌دهد. ما متوجه می‌شویم که نیازمند چیزهای این‌جهانی به‌صورتی که من‌ذهنی نشان می‌دهد و خودمان را به‌خاطرش ذلیل و کوچک می‌کنیم نیستیم.

نکته ۴: همانیدگی‌ها و دردها خاصیت‌های عارضی و تحمیلی ما هستند که باید در اثر تربیت از آن‌ها خلاص شویم. خاصیت‌های ذاتی ما مانند بی‌نیازی، یکتایی، احد و صمد بودن، جدایی از اجسام، خلاق بودن و به چیز خلق‌شده نچسبیدن، فعلاً پوشیده شده‌اند اما همیشگی هستند و نمی‌شود آن‌ها را از ما گرفت.

(قرآن کریم، سوره الذاریات (۵۱)، آیه ۴۷)
«وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ.»
«و آسمان را قدرتمندانه بنا کردیم و ما البته وسعت دهنده ایم.»

پس چه چاره جز پناه چاره گر؟
ناامیدی مس و اکسیرش نظر
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۶
اکسیر: کیمیا

پس هیچ چاره‌ای نداریم جز پناه بردن به چاره گر که خداوند است؛ آن هم با فضاگشایی و با درک این که
چیزهای ذهنی نباید به مرکز ما بیایند. ناامیدی مس است و تبدیل کننده آن به طلا، هشیاری نظر است که
با فضاگشایی صورت می گیرد.

ناامیدی‌ها به پیشِ او نهید
تا ز دردِ بی‌دوا بیرون جهید
—مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۸۷

ناامیدی‌ها را با فضاگشایی به پیش خداوند بنهید تا از درد بی‌دوا که همین من‌ذهنی است بیرون جهید.
[من‌ذهنی در بیرون دوايي ندارد و شما نمی‌توانید با سبب‌سازی دوا درست کنید].
«بیت هندسی»

نکته: بی‌مرادی‌ها و ناامیدی‌ها درواقع خبر خوبی هستند؛ چراکه ما می‌خواهیم زندگی‌مان را با من‌ذهنی
نجات بدهیم و خوب کنیم، ولی بالاخره ناامید می‌شویم و اگر این ناامیدی و بی‌مرادی را به‌صورت پیغام
زندگی بگیریم به ما کمک می‌کند.

گرچه نسیان لایب و ناچار بود
در سبب ورزیدن او مختار بود
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۱۰۳
نسیان: فراموشی

اگرچه انسان پس از ورود به این جهان به ناچار من ذهنی ساخت، دچار نسیان و سبب‌سازی شد و خدا را فراموش کرد، اما او صاحب اختیار است که حادث‌ها را به صورت سبب انتخاب نکند و درک کند سبب‌سازی به جایی نمی‌رسد و از قدرت اختیارش استفاده کند تا با فضاگشایی زندگی خود را به دست «قضا و کُنْ فکان» بسپارد.

نکته: علی‌الاصول اگر پدر و مادر به عشق و به خدا زنده بودند و در خانواده ارتباط الست با الست برقرار بود، بچه‌ها می‌دانستند که بیشتر از ده‌سالگی نباید من‌ذهنی داشته باشند.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۹۳ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۳ گنج حضور، بخش ششم

راست گفته‌ست آن سپهدارِ بشر
که هرآن که کرد از دنیا گذر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۰

آن سپهدار بشر یعنی حضرت رسول درست گفته‌است که هر کسی که می‌میرد و از این دنیا عبور
می‌کند....

[ادامه در بیت بعد]

«بیت هندسی»

نیستش درد و دریغ و غبنِ موت
بلکه هستش صد دریغ از بهرِ فوت
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۱
غبن: زیان آوردن در معامله، زیان دیدن در داد و ستد

از مردنش افسوس نمی خورد و نمی گوید که سرم کلاه رفت و چرا مُردم؟ بلکه برای از دست رفتن
فرصت‌ها صد افسوس می خورد.
«بیت هندسی»

حدیث

«مَا مِنْ أَحَدٍ يَمُوتُ إِلَّا نَدِمَ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا نَدِمَ إِنْ لَا يَكُونُ أَزْدَادَ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا نَدِمَ أَنْ لَا يَكُونُ نُزْعَ.»
«هیچ کس نمیرد جز آن که پشیمان شود. اگر نیکوکار باشد از آن پشیمان گردد که چرا بر نیکوکاری هایش
نیفزود، و اگر بدکار باشد از آن رو پشیمان شود که چرا از تباهکاری بازش نداشته‌اند.»

توضیح حدیث:

هر کسی که می‌میرد می‌گوید که چرا من وقتی جوان بودم نفهمیدم که از من ذهنی دست بردارم و یا اگر
فضاگشا بوده‌است می‌گوید چرا این فضاکشایی را مدام ادامه ندادم که کاملاً به خداوند زنده بشوم.

که چرا قبله نکردم مرگ را
مخزن هر دولت و هر برگ را؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۲

که چرا وقتی زنده و در این جسم بودم مرگ، یعنی مردن به من ذهنی را قبله نکردم؟ چرا که این مرگ
نسبت به من ذهنی مخزن هر نیک بختی و برگ و نوا هست.
«بیت هندسی»

قبله کردم من همه عمر از حَوْل
آن خیالاتی که گم شد در اَجَل
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۳
حَوْل: دوبین شدن، در این جا مراد دیدِ واقع بینِ نداشتن است.

من از شدت دوبینی من ذهنی، خیالات و فکرهایی را قبله کردم و باورهایی را پرستیدم که همه شان موقع
مردن پاشیده شدند. «بیت هندسی»

نکته: تمام باورهای ما و هر چیزی که ذهنمان نشان می دهد و با آن همانیده ایم، موقع مردن از هم
می پاشد.

حسرت آن مُردگان از مرگ نیست
ز آنست کاندِر نقش‌ها کردیم ایست
(مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۴)

حسرت آن مردگان از این نیست که مرده‌اند؛ بلکه از این است که در نقش‌های ذهنی که با آن‌ها همانیده
بودند ایست کردند و آن‌ها را نگه داشتند.
«بیت هندسی»

نکته: تمام نقش‌ها یک جور همانیدگی است. ما با نقش‌هایمان مثل استادی، معلمی، دکتری و غیره که
چیزهای ذهنی هستند، نباید همانیده شده یا براساس آن‌ها بلند شویم.

ما ندیدیم این که آن نقش است و کف
کف ز دریا جُنبد و یابد علف
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۵

ما ندیدیم که این نقش‌هایمان، چیزهای ذهنی و ساخته‌شده از فکر هستند و مثل کف که از دریا می‌جنبد،
از دریای زیر یعنی زندگی می‌جنبند و غذا می‌گیرند.
«بیت هندسی»

چون که بحر افگند کفها را به بر
تو به گورستان رو، آن کفها نگر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۶

کفها روی دریا را می پوشانند، اما دریا آنها را به ساحل می اندازد. به عبارتی جسم، فکرها و هر چیزی که
ذهنمان نشان می دهد و با آنها همانیده شده ایم، مثل کف هستند و روی ما را به عنوان دریایی که
بی نهایت خداست پوشانده اند و وقتی می میریم دریای یکتایی این کفها را به گورستان می اندازد. پس تو
برو به گورستان و جسمهای مردگان را در آن جا ببین.

پس بگو کو جنبش و جولانتان؟
بحر افکنده ست در بحرانتان؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۷

پس به مردگان بگو: «ای من‌های ذهنی چرا نمی‌جنبید و نمی‌رقصید؟ یادتان هست وقتی زنده بودید
نیروی زندگی را به «من» تبدیل می‌کردید و می‌گفتید من اختیار و قدرت دارم؟ حال آن اختیار و قدرتتان
کجاست؟ آیا دریای زندگی شما را در بحران انداخته‌است؟»

تا بگویندت، به لب نی، بل به حال
که ز دریا کن، نه از ما، این سؤال
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۸

آن‌ها دیگر نمی‌توانند حرف بزنند ولی با زبان حال می‌گویند که از ما نپرس، برو از دریا و از زندگی بپرس،
یعنی فضا را باز کن و از خودت بپرس.

[احوال آن‌ها را بین که کف بودند و مردم به آن‌ها تعظیم می‌کردند و آن‌ها هم براساس کبر بلند می‌شدند؛
ولی حالا چه بر سر آن‌ها آمده‌است. بنابراین آگاه شو و اشتباه نکن.]

نقشِ چون کف گی بجنبد بی ز موج؟
خاک بی بادی کجا آید بر اوج؟
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۵۹

نقش مانند کف است که بدون موج و دریا نمی‌جنبد، همان‌طور که خاک بدون باد نمی‌تواند بلند شود و بالا بیاید. ما را هم خود زندگی است که می‌جنباند.

نکته: نقش‌های ما از پدر و مادر بودن گرفته تا قدرت‌ها و مقامات سیاسی و حتی جنگ‌هایی که درمی‌گیرد، مثل کف هستند که بدون موج و دریای زندگی نمی‌جنبند؛ اگرچه که ما اختیار را از خود می‌دانیم و حواسمان نیست جنبشمان از آن دریاست.

چون غبارِ نقش دیدی، باد بین
کف چو دیدی، قُلْزُمِ ایجاد بین
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۰
قُلْزُم: دریا

بنابراین اگر غبارِ نقش‌های خودت را دیدی، باد یعنی نیروی زندگی را هم ببین و بدان تو غبارِ نقش
نیستی و زندگی هستی. اگر کف را دیدی، دریای زیرش را هم ببین، یعنی کفِ نقش‌هایت باید تو را به یاد
دریای زندگی بیدازد.

هین بین کز تو نظر آید به کار
باقیات شخمی و لحمی، پود و تار
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۱
شخم: پیه
لحم: گوشت

خوب بین، آن چیزی که با فضاگشایی تو برایت کار می کند فقط هشیاری خدایی و نظر است نه هشیاری جسمی، عقیده ها و سبب سازی ذهن. به جز این آن چه از تو باقی می ماند پیه و گوشت است.

شَحْمِ تو در شمع‌ها نفُزود تاب
لَحْمِ تو مخمور را نَأَمَد کباب
—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۲
مخمور: مست

پیه تو به درد شمع‌سازی نمی‌خورد که نور ایجاد کند. گوشت تو نیز به درد این نمی‌خورد که شراب‌خوار آن را کباب کند و بخورد. [مراد از بیت این است که انسان به هیچ دردی نمی‌خورد، غیر از آن که به بی‌نهایت و ابدیت خدا زنده شود.]

در گداز این جمله تن را در بَصَر
در نظر رو، در نظر رو، در نظر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۶۳

بنابر این هرچه را که ذهنت نشان می‌دهد در بصیرت و بینش برحسب عدم بگداز. آگاه شو که همه این چیزها حادث هستند و برای این درست شده‌اند که تو به بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده شوی. پس مشغول این‌ها نشو و سبب‌سازی ذهن، هشیاری جسمی و دیدن برحسب همانیدگی‌ها را رها کن؛ فقط با فضاگشایی به هشیاری نظر برو.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۹۳ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



آقای حسام



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس ، موضوع برنامه ۹۹۳ گنج حضور، بخش هفتم
عقلِ تو قسمت شده بر صد مهم
بر هزاران آرزو و طم و رم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸۸
طم: دریا و آب فراوان
رم: زمین و خاک
طم و رم: منظور از طم و رم در این جا، آرزوهای دنیوی است.

هشیاری، عقل و نیروی زندگی تو در هزاران آرزو و همانیدگی ریز و درشت این جهانی و چیزهای کوچک و بزرگی که ذهن نشان می دهد، سرمایه گذاری شده است.

جمع باید کرد اجزا را به عشق
تا شوی خوش چون سمرقند و دمشق
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۸۹

باید از طریق فضاگشایی و عدم کردن مرکز، نیروی زندگی‌ات را که در همانیدگی‌ها و چیزهای این جهان
پخش شده به وسیله عشق جمع کنی تا مثل سمرقند و دمشق که در قدیم خیلی آباد و شاد بودند، خوش
بشوی.

جَوَّوِی چون جمع گردی ز اشتباه
پس توان زد بر تو سکه پادشاه
—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۲۹۰
جَوَّوِ: یک جو یک جو و ذره ذره

ذره ذره اگر از اشتباه سرمایه گذاری کردنِ زندگی در همانیدگی‌ها و دیدن بر حسب آن‌ها جمع شوی، به مقصود آمدنت زنده شده و از جنس خدا می شوی و به آرزویت می رسی، آن گاه می توان سکه و مهر پادشاه را به تو زد.

نکته: ما از جنس زندگی هستیم، نه از جنس من ذهنی یا همانیدگی و چیزهای ساخته شده. بدن ما موقتی و برای این است که به مقصود اصلی آمدن به این جهان زنده بشویم، بنابراین نباید به بدنمان بچسبیم و آرزو کنیم برای همیشه زنده باشیم، بلکه باید فرصت را غنیمت بشماریم تا به خدا زنده شویم.

باد تُّند است و چراغِ اَبتری

زو بگیرانم چراغِ دیگری

—مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۰۸

اَبتر: ناقص و به‌دردنخور

باد زندگی تند است و مرتب همانیدگی‌ها و چیزهای آفلی را که ساخته‌ام با خود می‌برد. این چراغ من ذهنی که اول آن را روشن کرده‌ام ناقص است، بنابراین باید در مدتی که با هشیاری جسمی زنده هستیم، از این چراغ ناقص، چراغ دیگری را که چراغ حضورم است روشن کنم.

تا بُود کز هردو یک وافی شود
گر به باد، آن یک چراغ از جا رَوَد
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۰۹
وافی: بسنده، کافی، وفاکننده به عهد

تا وقتی با باد و طوفان زندگی چراغ ذهن خاموش شد، چراغِ حضور روشن بماند، چراکه این چراغ برای
من کافی است و هیچ بادی نمی‌تواند آن را خاموش کند.

همچو عارف کز تنِ ناقص چراغ
شمعِ دل افروخت از بهرِ فراغ
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۱۰

مانند شخص عارفی که از تن، ذهن و هشیاری جسمی‌اش که یک چراغ ناقص است، شمع دلش یا چراغ حضور را روشن می‌کند تا به فراغت و آسودگی برسد.

تا که روزی کاین بمیرد ناگهان
پیش چشمِ خود نهد او شمعِ جان
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۱۱

تا وقتی که این شمعِ هشیاری جسمی که موقتی است ناگهان خاموش شود و او بمیرد، شمعِ زنده شدن به آلت را روشن کند، خورشید جان از مرکزش بالا بیاید و فضای درونش گشوده گردد.

(قرآن کریم، سوره تحریم (۶۶)، آیه ۸)
«...يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»
«...ای پروردگار ما، نور ما را برای ما به کمال رسان و ما را بیامرزد، که تو بر هر کاری توانا هستی.»

توضیح آیه:

خداوندا، نور ما با هشیاری جسمی کامل نیست، پس این نور را به کمال برسان و ما را بیامرزد و از من ذهنی بیرون بیاورد تا شمع دیگری را روشن کنیم که همان شمع حضور و زنده شدن به تو است.

او نکرد این فهم، پس داد از غرر
شمع فانی را به فانی‌ای دگر
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۱۲
غرر: جمع غره به معنی غفلت و بی‌خبری و غرور

اما انسان در ذهن از روی غفلت و بی‌خبری و نادانی این را نمی‌فهمد که باید شمع من‌ذهنی و هشیاری
جسمی را بدهد و شمع حضور را روشن کند. بنابراین یک شمع فانی را می‌دهد و شمع فانی دیگری را
می‌گیرد، یعنی یک چیز فانی را رها می‌کند و یک چیز فانی دیگر را به مرکز می‌آورد.

انبیا گفتند: در دل علتی ست
که از آن در حق شناسی آفتی ست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۷

پیغمبران گفته‌اند در دل انسان یک مرضی وجود دارد که نمی‌گذارد او خدا و خودش را بشناسد و به
مقصود آمدنش زنده شود که این مرض، همان من‌ذهنی است.
«بیت هندسی»

نعمت از وی جملگی علّت شود

طعمه در بیمار کی قوّت شود؟

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۸

طوری که تمام نعمت‌های خدا که از آن‌ور می‌آید، به سببِ من‌ذهنی تبدیل به بیماری و مرض می‌شود. حال اگر آدم بیمار باشد، کی غذا در او تبدیل به قوّت و نیرو می‌شود؟

چند خوش پیشِ تو آمد ای مُصر
جمله ناخوش گشت و صافِ او گدِر؟
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷۹
مُصر: اصرار کننده

ای کسی که اصرار به من‌ذهنی و سبب‌سازی داری و می‌گویی من از جنس حادث هستم، چقدر خوشی و رحمت اندر رحمتِ زندگی پیشِ تو آمد که تو به‌جای تجربه کردنِ شادی بی‌سبب، آن را به درد تبدیل کردی.

تو نه‌ای این جسم، تو آن دیده‌ای
وارهی از جسم، گر جان دیده‌ای
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۸۱۱

ای انسان، تو این جسم، فکر، هیجان و جان ذهنی‌ات نیستی، بلکه فقط آن بینش عدم هستی. پس
در صورتی که همانیده نشوی، به خواب ذهن نروی، فضاگشایی کنی و مرکزت را عدم نگه‌داری، می‌توانی
جان اصلی را بینی و از این جسمی که ساخته‌ای رها شوی.

نکته ۱: یک جایی باید بفهمیم که ما این جسم و این چیزهای ساخته شده نیستیم. از آن جا که قبل از ورود به این جهان از جنس ألت بودیم، اکنون در این جسم باید هشیارانه مرکز را عدم کنیم تا دوباره از همان جنس شده و بتوانیم به بی‌نهایت و ابدیت خداوند زنده شویم.

نکته ۲: ما یک فرصتی داریم که نباید آن را از دست بدهیم، چون بالاخره این بدن ما أفل است و می‌میرد. هرچه بیشتر فضاگشایی کنیم، منبسط باشیم و به خداوند زنده شویم بدنمان سالم‌تر و هرچه منقبض‌تر شویم خراب‌تر می‌شود.

کاین جهان جیفه‌ست و مُردار و رَخِیص
بر چنین مُردار، چون باشم حریص؟
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۵۱
جیفه: لاشه، مُردارِ بوگرفته
رَخِیص: کم‌ارزش، ارزان

این جهان و چیزهایی که ذهن من نشان می‌دهد و با آن‌ها همانیده هستم، مُردار و بی‌ارزش هستند.
بنابراین باید حواسم جمع باشد که به چنین مُرداری حریص نباشم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: حسام

منابع: برنامه ۹۹۳ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود





برنامه گنج حضور با اجرای پرویز شهبازی
را در سایت زیر تماشا فرمایید.

www.parvizshahbazi.com